

دریچه ۱

تنظیم سند وکالت برای اشخاص پس از سن بلوغ و قبل از احراز رشد

صابر ناظمی^۱

به موجب ماده ۲۱۱ ق.م. «برای این که متعاملین اهل محسوب شوند باید بالغ و عاقل و رشید باشند»؛ این شرایط را می توان در لزوم «رشد» خلاصه کرد. زیرا رسیدن به سن بلوغ و داشتن عقل، مقدمه رشد است و رشید، بی گمان عاقل و بالغ نیز هست ولی احتمال دارد شخص، بالغ و عاقل باشد لیکن به دلیل «عدم رشد» در زمره محجورین به شمار آید. در حال حاضر، صغیر، سفیه و دیوانه را در اصطلاح «محجور» می نامند (ماده ۱۳۰۷ ق.م.)^۲ ماده اخیرالذکر مقرر می دارد: «اشخاص ذیل محجور و از تصرف در اموال و حقوق مالی خود ممنوع هستند: ۱ - صغار؛ ۲ - اشخاص غیررشید؛ ۳ - مجانین».

پیش از پرداختن به سایر مواد قانون مدنی در خصوص بحث، قانون ماده واحده راجع به رشد متعاملین مصوب ۱۳۱۳/۶/۱۳ یادآوری می شود:

«از تاریخ لازم الاجرا شدن این قانون در کلیه معاملات و عقود و ایقاعات به استثنای

۱. سردفتر دفتر اسناد رسمی شماره ۷۸۶ تهران و عضو هیئت تحریریه ماهنامه «کانون» و کمیسیون حقوقی کانون سردفتران و دفتریاران.

۲. کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قراردادها، ج. ۲، ص. ۱۳.

نکاح و طلاق، محاکم عدلیه، ادارات دولتی و دفاتر اسناد رسمی باید کسانی که به سن ۱۸ سال شمسی تمام نرسیده‌اند اعم از ذکور و انات غیررشدید بشناسند مگر آن که رشد آن‌ها قبل از اقدام به انجام معامله یا عقد یا ایقاع به طرفیت مدعی‌العموم در محاکم ثابت شده باشد. اشخاصی که به سن ۱۸ سال شمسی تمام رسیده‌اند در محاکم عدلیه و ادارات دولتی و دفاتر اسناد رسمی رشد محسوب می‌شوند مگر این که عدم رشد آن‌ها به طرفیت مدعی‌العموم در محاکم ثابت گردد...»

ماده ۱۲۰۹ ق.م.مصوب ۱۳۱۴/۱/۱۹ چنین مقرر می‌داشت:^۱

«هرکس که دارای هجده سال تمام نباشد در حکم غیررشدید است. مع‌ذالک در صورتی که بعد از پانزده سال تمام رشد کسی در محکمه ثابت شود از تحت قیمومت خارج می‌شود».

ماده ۱۲۱۰ ق.م.مصوب همان تاریخ مقرر کرده بود: «هیچ‌کس را نمی‌توان بعد از رسیدن به هجده سال تمام به‌عنوان جنون یا عدم رشد محجور نمود مگر آن که عدم رشد یا جنون او ثابت شده باشد».

در واقع، مواد فوق‌الاشعار همانند قانون راجع به رشد متعاملین، سن ۱۸ سال تمام را به‌عنوان اماره رشد تأیید و تجدید نموده و لیکن خروج از تحت قیمومت را منوط به حصول دو شرط نموده بود: ۱ - رسیدن صغیر به سن ۱۵ سال تمام ۲ - اثبات رشد در محکمه.

بعد از انقلاب شکوهمند اسلامی و در پی اصلاحات به‌عمل آمده در قانون مدنی، کمیسیون امور قضایی مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۶/۱۰/۸۱ که برای ۵ سال به‌صورت آزمایشی به اجرا گذارده شد، ماده ۱۲۰۹ مصوب ۱۳۱۴/۱/۱۹ را حذف و ماده ۱۲۱۰ ق.م. را به‌صورت ذیل تعدیل و اصلاح نمود:

«هیچ‌کس را نمی‌توان بعد از رسیدن به سن بلوغ به‌عنوان جنون یا عدم رشد محجور نمود مگر آن که عدم رشد یا جنون او ثابت شده باشد».

تبصره یک - سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام قمری و در دختر نه سال تمام قمری است.

تبصره ۲ - اموال صغیری را که بالغ شده است در صورتی می‌توان به او داد که رشد او ثابت شده باشد».

از تبصره ۲ ماده ۱۲۱۰ اصلاح شده قانون مدنی چنین برمی‌آید که بلوغ قانونی را نباید نشانه وجود «رشد کودک» دانست و احراز این وصف نیاز به آزمایش و اثبات دارد ولیکن در

۱. یادآوری: این ماده ابتدا به‌موجب قانون مصوب ۱۳۶۱/۱۰/۸ سپس به موجب قانون اصلاح موادی از قانون مدنی مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴ حذف شد.

ماده ۱۲۱۰ مصوب ۱۳۱۴ سن بلوغ، اماره رشد است.

بخش مهمی از این اضطراب، معلول اصلاح ناشیانه ماده ۱۲۱۰ ق.م. است. سن بلوغ در فقه، اماره رشد قرار داده نشده است و بایستی با آزمایش‌های گوناگون آن را احراز کرد.^۱ آیه شش سوره نساء می‌فرماید: «وابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فان انستم منهم رشداً فادفعوا الیهم اموالهم ...»

علامه حلی در تنکرة، جلد دوم، صفحه ۷۴ می‌گوید: «ایما یزول الحجر عن الصبی بامرین، البلوغ و الرشده» ولی در صفحه ۷۲ می‌خوانیم «الحجر الصبی یزول و بزوال الصبی و هو البلوغ»

حسن عنایت در فصلنامه حق، دفتر اول در صفحه‌های ۷۵ و ۷۶ در خصوص تعارض تبصره ۲ و مفاد ماده ۱۲۱۰ ق.م. چنین آورده است؛ تبصره ۲ ویژه دادن اموال صغیر به او است و در سایر تصرفات، بالغ، رشید محسوب است. در جمع بین تبصره ۲ و ماده موصوف باید گفت ماده ۱۲۱۰ ق.م. ناظر به موردی است که اموال صغیر پس از اثبات رشد به او داده شده است. این تعبیر، معایب اجرای ماده ۱۲۱۰ را از بین می‌برد ولی این نقص بزرگ را دارد که اثبات رشد را بدون اماره باقی می‌گذارد.

گروهی از حقوق‌دانان تمایل دارند که به قانون ماده واحده راجع به رشد متعاملین مصوب ۱۳۱۳ توسل جویند و سن ۱۸ سال تمام را هم‌چنان به‌عنوان اماره رشد قرار دهند. به این تعبیر که قانون اخیرالتوصیف نسخ نشده و هم‌چنان باقی است. اما این استدلال، منطقی نیست. زیرا مفاد این قانون (ماده واحده) با آنچه در مواد ۱۲۰۹ و ۱۲۱۰ ق.م. آمده است در زمینه رشد، یکی است و در واقع، یک حکم در دو قانون، تکرار شده است. نسخ قانون نیز حکم را برمی‌دارد و قالب، به تبع حکم از بین می‌رود. پس، اکنون که بنا به فرض، حکم مربوط به اماره رشد برداشته شده است هر قانون که چنین حکمی را دارد،

۱. توضیح ماهنامه «کانون»: به عبارتی دیگر، مفاد ماده ۱۲۱۰ ق.م. در واقع، با موازین شرع موافقت ندارد. زیرا شرع می‌گوید بلوغ، ملازمه‌ای با رشد ندارد؛ هرچند که شرط لازم در بلوغ، رشد است لیکن بلوغ، اماره قطعی رشد نیست. بنابراین، رشد باید احراز گردد.

نسخ ضمنی می‌شود.

نظر شایع این است که بالغ نسبت به اموالی که در تصرف دارد محجور نیست و می‌تواند به‌طور مستقل درباره آن‌ها تصمیم بگیرد ولی از اموالی که در تصرف دیگران است بلوغ، اماره رشد نیست و در صورتی می‌توان اموال را به او داد که علاوه بر بلوغ، رشد او نیز ثابت شود (کمیسیون استفتانات شورای عالی قضایی، مورخ ۶۳/۲/۸)^۱

به دلیل عدم تطابق ماده و تبصره ۲ آن در رویه محاکم جهت نصب قیم برای افراد پس از سن بلوغ و قبل از احراز رشد، اختلاف حاصل گردید. برخی از محاکم خواسته نصب قیم برای این‌گونه افراد را اجابت و اقدام به نصب قیم می‌نمودند و برخی دیگر نیز خواسته خواهان را به دلیل کبیر بودن افرادی که برای آن‌ها تقاضای نصب قیم شده بود، رد می‌کردند.

در نهایت، آراء متعارض صادره منجر به صدور رأی وحدت رویه شماره ۳۰ - ۶۴/۱۰/۳ هیئت عمومی دیوان عالی کشور گردید:

«ماده ۱۲۱۰ ق.م. که علی‌القاعده رسیدن به سن بلوغ را دلیل رشد قرار داده و خلاف آن را محتاج به اثبات دانسته ناظر به دخالت آنان در هر نوع امور مربوط به خود می‌باشد مگر در امور مالی که به حکم تبصره ۲ ماده مرقوم مستلزم اثبات رشد است. به عبارت اخری صغیر پس از رسیدن به سن بلوغ و اثبات رشد می‌تواند نسبت به اموالی که از طریق انتقالات عهدی یا قهری قبل از بلوغ مالک شده مستقلاً تصرف و مداخله نماید و قبل از اثبات رشد از این نوع مداخله ممنوع است. بر این اساس، نصب قیم به منظور اداره امور مالی و استیفای حقوق ناشی از آن برای افراد فاقد ولی خاص پس از رسیدن به سن بلوغ و قبل از اثبات رشد هم ضروری است...»

دیوان عالی کشور، اطلاق ماده ۱۲۱۰ ق.م. را مخصوص امور غیرمالی دانسته و امور مالی را تابع قاعده‌ای ساخته است که از تبصره ۲ همان ماده استنباط می‌شود. این بحث

۱. همان، صص. ۱۴ و ۳۰.

هم‌اکنون نیز باقی است. زیرا با صدور حکم دیوان عالی کشور پیش از اثبات رشد بی‌گمان نمی‌توان دعاوی مالی را در دادگاه مطرح و یا از آن دفاع کرد. آنچه باقی می‌ماند دعاوی غیرمالی است و رأی دیوان بر این نکته تأکید کرده است که نه تنها بلوغ و رشد، دو مفهوم جداگانه است؛ رسیدن به سن بلوغ نیز اماره ایجاد رشد نیست. بالغ در امور مالی هم‌چنان در حجر باقی می‌ماند تا رشد او نیز ثابت گردد. این نتیجه یک عیب مهم دارد و آن، این که برای احراز رشد هیچ اماره‌ای باقی نمی‌گذارد.

پس از ذکر مراتب فوق و تدقیق بیشتر در مواد اصلاحی قانون مدنی و به‌ویژه رأی وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور چنین مستفاد است که صغیر پس از رسیدن به سن بلوغ و قبل از احراز رشد از مداخله و تصرف در امور و حقوق مالی خود ممنوع است. به عبارت دیگر، سایر تصرفات غیرمالی صغیر پس از حلول سن بلوغ یعنی ۱۵ سال تمام برای پسران و ۹ سال تمام برای دختران مجاز است. حال، سؤال این است که آیا تنظیم سند وکالت و یا بهتر بگوئیم اعطای وکالت به شخصی که بالغ شده، قبل از احراز رشد در دفاتر اسناد رسمی امکان‌پذیر است یا خیر؟

در پاسخ به سؤال مطروحه، قابل ذکر است که براساس ماده ۶۵۶ ق.م. «وکالت عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین، طرف دیگر را برای انجام امری نایب خود می‌نماید». و وفق ماده ۶۶۲ ق.م. «وکالت باید در امری داده شود که خود موکل بتواند آن را به‌جا آورد. وکیل هم باید کسی باشد که برای انجام آن امر اهلیت داشته باشد». قسمت اول ماده ۶۶۲ ق.م. ناظر به اعمال حقوقی است و منظور، توانایی قانونی و اهلیت است نه توانایی مادی و در قسمت اخیر ماده یاد شده نیز اهلیت وکیل برای انجام مورد وکالت شرط گردیده است.^۱ در عقد وکالت لازم نیست که دو طرف از اهلیت کامل برخوردار باشند همین اندازه که موکل خود اهلیت انجام کاری را داشته باشد می‌تواند برای آن کار به دیگری وکالت بدهد پس صغیر ممیز حق دارد برای پذیرفتن هبه و صلح‌بلاعوض به دیگران وکالت دهد. هم‌چنین نظر به این که اهلیت انجام امر وکالت برای وکیل شدن در آن کافی است، صغیر ممیز می‌تواند وکالت دیگران را در تملک رایگان

۱. کاتوزیان، عقود معین، ج. ۴، صص. ۶۷ و ۸۲.

بپذیرد (ماده ۶۶۲ ق.م.ا). پاره‌ای از نویسندگان پا را فراتر نهاده و ادعا کرده‌اند؛ چون صغیر ممیز استعداد اداره کردن را دارد وکالت انجام همه اعمال حقوقی را می‌تواند بپذیرد و در توجیه نظر خویش گفته‌اند که آثار قراردادی که به وکالت انجام می‌شود دامن‌گیر اصیل و موکل است و برای وکیل تعهدی به بار نمی‌آورد.^۱ این نظر با ماده ۶۶۲ ق.م.ا و پیشینه آن در فقه مباینت دارد.^۲

التهایه، بنا به نظرهای مذکور که در خصوص اعطای وکالت از سوی صغیر ممیز و وکیل شدن او تقریر گردید، می‌توان این‌گونه استنتاج کرد که به حکم ماده ۱۲۱۰ ق.م.ا، سن بلوغ، اماره رشد است (در امر غیرمالی) و بنا به رأی وحدت رویه مارالذکر بالغ، قادر به دخالت در هر نوع امور مربوط به خود می‌باشد مگر در امور مالی که به حکم تبصره ۲ ماده مذکور مستلزم اثبات رشد است.

پس، بالغ، قبل از رسیدن به سن رشد یا اثبات آن در محکمه می‌تواند به وکالت از دیگران انجام امور مربوط به مورد وکالت را عهده‌دار شود. زیرا اگر در اعطای وکالت از سوی صغیری که بالغ شده، می‌توان ایراد و شبهه کرد که با اعطای وکالت هزینه‌های مترتبه برعهده موکل است و در نتیجه بتوان گفت به دلیل مالی بودن امر، موکل شدن بالغ قبل از احراز رشد امکان‌پذیر نیست اما در وکیل شدن بالغ قبل از اثبات و احراز رشد، این شبهه و ایراد منتفی است. زیرا که همه اعمال وکیل و نتایج و هزینه‌های آن متوجه موکل است مگر آن که از حدود اختیارات قرارداد وکالت تخطی نماید.

در این زمینه ذکر این نکته ضروری است که چنانچه در سند وکالت، وکیل نیز تعهدی برعهده گرفته باشد به دلیل آن که تصرف در امور مالی است به حکم تبصره ۲ ماده ۱۲۱۰ ق.م.ا، تنظیم سند وکالت، ممنوع است.

نتیجه بحث بیشتر در جایی خودنمایی می‌کند که وکیل صرفاً از سوی موکل جهت امضای قراردادی یا سندی معرفی می‌شود چه این که در این‌گونه موارد آثار قراردادها و اسناد

۱. امامی، سیدحسن، حقوق مدنی، ج. ۲، صص. ۲۱۶ و ۲۱۷.

۲. کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، ج. ۲، ص. ۲۲.

تنظیمی که به وکالت و نمایندگی از سوی موکل امضا می‌شود به نام و برای موکل است نه وکیل.

«در قراردادهایی که نماینده به نام و به حساب دیگری انجام می‌دهد نمی‌توان ادعا کرد که دو طرف عقد باید بالغ و عاقل و رشید باشند؛ کافی است که نماینده در همان کاری که به نیابت انجام می‌دهد، صلاحیت قانونی داشته باشد. لذا هیچ مبادی نداشتی ندارد که صغیر ممیز یا سفیه برای قبول هبه یا صلح رایگان یا حیازت مباحات به نمایندگی انتخاب شوند و یا سفیه و صغیر ممیز برای انجام این امور وکیل بگیرد (مواد ۶۶۲ و ۱۲۱۲ و ۱۲۱۴ ق.م.ا) و انگهی آثار قراردادهایی که به نیابت انجام می‌شود به او نمی‌رسد و برای اصیل است؛ پس چرا نماینده بایستی برای قبول تعهدات ناشی از عقد، اهلیت داشته باشد. نماینده پیمان می‌بندد و ناچار باید اهلیت طبیعی برای قصد کردن داشته باشد چنان که در بطلان عقد دیوانه یا صغیر غیرممیز تردید وجود ندارد، درباره به‌عهده گرفتن التزامی که مربوط به دیگران است شرط اهلیت نماینده بر مبنای چه ضرورتی توجیه می‌شود».^۲

در پایان، می‌توان گفت که وکیل شدن بالغ قبل از رسیدن به سن رشد و یا احراز رشد توسط محکمه، بدون آن که خود تعهدی بر دوش بگیرد بلامانع بوده و به تبع آن، تنظیم سند وکالت در دفاتر اسناد رسمی برای این‌گونه اشخاص، مغایر با قوانین موضوعه به‌نظر نمی‌رسد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. ماده ۱۲۱۲: اعمال و اقوال صغیر تا حدی که مربوط به اموال و حقوق مالی او باشد باطل و بلااثر است معذلک صغیر ممیز می‌تواند تملک بلاعوض کند مثل قبول هبه و صلح بلاعوض و حیازت مباحات. ماده ۱۲۱۴: معاملات و تصرفات غیررشید در اموال خود نافذ نیست مگر با اجازه ولی یا قیم او اعم از این که این اجازه قبلاً داده شده باشد یا بعد از انجام عمل. معذلک تملکات بلاعوض از هر قبیل که باشد بدون اجازه هم نافذ است.

۲. همان، ص. ۶۸.

دریچه ۲

تنظیم اشتباه قرارداد مشارکت مدنی به جای قرارداد فروش اقساطی**لطیف عبادپور^۱**

طرفین قرارداد مدعی هستند که آنچه مورد توافق آنان بوده فروش اقساطی است و مشارکت مدنی تنظیم یافته ناشی از اشتباه متصدی بانک است که به جای نمونه قرارداد فروش اقساطی، نمونه قرارداد مشارکت مدنی را به دفتر اسناد رسمی ارسال کرده و در نتیجه، سند، اشتباه تنظیم و امضا شده است. بنابراین سند تنظیمی، صورتی است که معنای آن با مقصود طرفین تطبیق ندارد. از مصادیق ماقصد لم یقع نیست بلکه ما ثبت لم یقصد. ثبوتاً فروش اقساطی است و اثباتاً مشارکت مدنی. اگر اثبات شود که چنین شده است البته این سند اعتباری نخواهد داشت و به درد هیچ‌یک از طرفین نخواهد خورد. توافق آنان باید به درستی و به گونه‌ای که بوده است، ثبت و مسجل شود تا بتواند به کار آید. دو راه بیش وجود ندارد؛ یا باید سندی نو تنظیم نمود یا در مقام اصلاح، سند اصلاحی تنظیم کرد. تکلیف شیوه نخست معین است و بحثی در آن نیست. سند مشارکت، کنار نهاده می‌شود و این کار می‌تواند با اقاله انجام شود. چرا که فعلاً دلیلی بر بی اعتباری سند مزبور نیست و

۱. سردفتر دفتر اسناد رسمی شماره ۱۰ پارس آباد مغان و عضو هیئت تحریریه ماهنامه «کانون».

اظهار طرفین ادعایی بیش نیست. اگرچه در آن قسمت که به ضرر طرفین قرارداد است اقرار تلقی و می‌تواند مورد استناد قرار گیرد. با پرداخت حق‌الثبت و حق‌التحریر سند فروش اقساطی تنظیم و به امضا متعاملین می‌رسد. در پی راه و روش دوم رفتن، يك انگیزه بیش نمی‌تواند داشته باشد: فرار از حق‌الثبت و حق‌التحریر سند دوم. آیا با اقرارنامه اصلاحی می‌توان تمام مواد مشارکت مدنی را زباله ساخت و تمامی مواد قرارداد فروش اقساطی را به‌جای آن نهاد؟ این کار اصلاح نیست. اصلاح سند، رفع ایراد یا ایرادهای آن است به‌گونه‌ای که چارچوب آن حفظ شود و اصلاح، به استخوان‌بندی سند تنظیمی اولیه، خللی وارد نسازد. قبل و بعد از اصلاح بتوان آنچه قصدشده و در عالم اعتبار حقوق واقع گردیده است، بنمایاند. وقتی سندی تمام محتویاتش کنار گذاشته می‌شود و الفاظ و عبارات جدیدی جای آن را می‌گیرد هیچ عقل سلیمی این عمل را اصلاح نخواهد دانست. معنی این کار دگرگون ساختن است نه اصلاح. این کار، هیچ تفاوتی با شیوه نخست ندارد جز آن که نام اقرارنامه اصلاحی را، با خود، یدک می‌کشد! چرا؟ برای این که حق‌الثبت و حق‌التحریر قرارداد فروش اقساطی را نداشته باشد. این را هم باید افزود که اگرچه هر عقدی دو طرف دارد و هست و نیست عقد براساس اصل حاکمیت اراده در ید مقتدر طرفین عقد است لیکن چون ماهیت‌های حقوقی در قالب سند عرضه شدند، دو شخص دیگر را هم باید بر طرفین افزود که یکی سند را تنظیم می‌نماید و آن دیگری تکیه‌گاه آن است که اعتبار و عزتش را مدیون این تکیه‌گاه است. سردفتر حق‌التحریر می‌گیرد که سند را تنظیم نماید و دولت (حاکمیت) که حق‌الثبت به خزانه‌اش سرازیر می‌شود تا همیشه یار و یاور و پشتیبان قانونی سند رسمی باشد؛ اعتبارش را تضمین کند و التزامش را لازم سازد و نسبت به انکار و تردید در آن نیز بی‌اعتنا باشد. با امضای سند استحقاق دولت بر حق‌الثبت مسجل است و با ورود سند در دفتر، سردفتر کار خویش را انجام داده است و عمل شخص، محترم است. پس باید اجرت او را داد و اجرت وی، حق‌التحریر است. هیچ دلیلی بر اعاده و استرداد یا انجام عملی دیگر به جای حق‌الثبت و حق‌التحریر مأخوذه نیست. اشتباه متصدی

بانک به عنوان یکی از طرفین عقد نمی‌تواند طرفین را از هزینه سند فروش اقساطی برهاند چنانکه اگر این اشتباه از ناحیه سردفتر هم بود باید به خرج خویش موجبات تنظیم سند فروش اقساطی را فراهم می‌کرد. هر کس اشتباه کرد او باید هزینه تنظیم سند را بپردازد. ممکن است گفته شود دولت باید از حق الثبت سندی بهره‌مند شود که امکان اجرا ندارد. باید گفت که شرط استحقاق دولت امضای سند است و چون حقی ایجاد شد، سقوط آن حق، دلیل می‌خواهد و هیچ دلیلی بر سقوط حق دولت در دست نیست. همان طور که اگر معامله موضوع سندی بلافاصله بعد از ثبت، فسخ یا اقاله شود و یا به حکم مرجع قضایی، بی‌اعتبار اعلام شود حکمی بر استرداد حق الثبت نمی‌توان یافت. بدیهی است اگر طرفین، اقرار قابل استنادی بر بی‌اعتباری معامله موضوع سند داشته باشند طبق ماده ۱۲۷۵ ق.م.م. ملزم به اقرار خود خواهند بود و براساس ماده ۱۲۷۸ ق.م.م. این اقرار فقط نسبت به خودشان یا قائم‌مقام ایشان نافذ خواهد بود و در حق دیگری نافذ نمی‌تواند باشد و دولت و سردفتر خارج از دایره نفوذ اقرار قرار دارد. بنابراین اگر نماینده قانونی بانک اقرار قابل استنادی بر وقوع اشتباه داشته باشد نمی‌تواند به استناد قرارداد مشارکت مدنی ثبت شده درخواست صدور اجرائیه نماید یا شریک از بانک بخواهد سهم‌الشرکه را برای انجام امر مورد مشارکت در اختیار او بگذارد.